

جهان تالیف رابرت هیوم، درآمدی بر اسلام تالیف آنه ماری شیمل، ادیان آسیا (فریدهلم هاردی)، جامعه شناسی ادیان (ژان پل ویلم)، سیمای اسلام (ویلیام چیتیک - ساچیکو موراتا)، انسان و طبیعت (دکتر سیدحسین نصر) و... را ترجمه کرده است.

او درباره ضرورت ترجمه چنین کتاب هایی و آشنایی هر چه بیشتر با ادیان دیگر چنین می گوید: «خداوند در قرآن فرموده بشارت ده به آن بندگان من که به همه سخن ها گوش فرامی دهند و از بهترین آن پیروی می کنند.» در ایران مردم تا حدودی با ادیانی مثل مسیحیت، آشوری، زرتشتی و... آشنا هستند ولی می توان گفت هیچ گاه تعامل دینی با جهان خارج از ایران نداشته اند. شاید بتوان گفت تاکنون کتاب های عمده و مهم در زمینه ادیان تطبیقی ما را غربی ها نوشته اند.

البته جز کتاب هایی مثل ملل و نحل شهرستانی و مال الهند بیرونی و چند کتاب دیگر که بسیار دارند را می توان در جهان اسلام در این باره یافت. شاید بخشی از این موضوع را هم بتوان برگرفته از فرهنگ اسلام تعبیر کرد که خود را اقتدار غنی و بی نیاز می دیده که علتی نمی دیده سراغ ادیان دیگر برود و با آنها آشنا شود. یعنی شاید مسلمانان فکر می کردند چون که صد آید، نود هم پیش ماست و ما چون کامل ترین دین را داریم دیگر نیازی نیست سراغ ادیان دیگر برویم. ولی اکنون اوضاع در جهان کنونی فرق کرده و جهان در حال تبدیل شدن به یک دهکده جهانی و یکپارچه است که ما در آن مجبوریم گفت و گو کنیم و لازمه این گفت و گو شناخت فرهنگهاست. از آنجایی که تقریباً همه فرهنگها مبتنی بر دین است و گفت و گوی فرهنگها در واقع گفت و گویی مبتنی بر دین است بر این اساس لازم است با ادیان جهان آشنایی بیشتری حاصل کنیم - جهان غرب حداقل در ۵۰ سال اخیر خیلی فعال بوده است و شاید هزاران کتاب خوب در زمینه ادیان منتشر کرده است. به عنوان مثال در مورد ادیان هندویی و بودایی در چندین سال گذشته آثار بسیاری در غرب منتشر شده است. بالاخره چرخه علم بعد از قرون وسطی به نفع غرب چرخیده تا جهان اسلام و اکنون جهان اسلام بیشتر پیرو شده تا پیشرو.

اکنون حتی در دین شناسی به عنوان یک رشته علمی، غرب خیلی از ما جلوتر افتاده است. از آنجایی که ایران مهد عرفان و ادیان است متون فارسی و عربی درجه یک عرفانی از آن ماست. عرفای بسیار بزرگی هم ایران داشته که کم نظیرند. حتی ابن عربی با فاصله بسیار کمی ایرانی محسوب می شود. اما متأسفانه در ادیان و عرفان کتاب خوب بسیار کم داریم و مع الاسف استاد خوب در دانشگاهها در این زمینه خیلی کم داشته ایم. باید ادیان و عرفان در ایران بیشتر توسعه پیدا کند و جایگاه حقیقی خود را در جامعه بیابد.

کتاب اخلاق جنگ در مسیحیت از جمله آثار دکتر عبدالرحیم گواهی است که هم اکنون مراحل نهایی انتشار خود را پشت سر می گذارد. گواهی این کتاب را یکی از کتاب های مرجع درباره حقوق جنگ در مسیحیت معرفی می کند که در آن به حقوق جنگ در مسیحیت پرداخته شده است. از جمله مباحث مطرح در این کتاب، علل آغاز جنگ، ادامه جنگ، قوانین مربوط به جنگ، بایدها و نبایدهای جنگ، حقوق طرفین جنگ است که در آن اخلاق جنگ از زمان یونان باستان تا به امروز مورد بررسی قرار گرفته و بسیاری از فلاسفه، حقوقدانان و تاریخدانان در این کتاب آرای خود را مطرح کرده اند. این کتاب در زمینه حقوق حتماً به یک کتاب درسی مرجع تبدیل خواهد شد.

همچنین «فرهنگنامه ادیان جهان» از دیگر آثار دکتر عبدالرحیم گواهی است که در مرحله حروفچینی است و تا آخر امسال منتشر خواهد شد. شروع طرح تالیف این فرهنگنامه به بیش از ۱۰ سال قبل برمی گردد؛ زمانی که فرهنگنامه کوچکی در این زمینه با تلاش استاد منتشر شد که اکنون همان فرهنگنامه کامل تر و جامع تر شده و در حدود ۷۰۰، ۸۰۰ صفحه در مراحل پایانی انتشار است. در این فرهنگنامه به اصطلاحات بیش از ۱۰ دین بزرگ جهان اشاره شده است.

**شبنونیزم**  
گردآوری: دکتر عبدالرحیم گواهی  
انتشارات علم چاپ اول  
شمارگان ۱۶۵۰  
قیمت: ۱۲۵۰۰ تومان

از پس پیگیری ریشه اصلی تفحص متفکران اندیشه غرب، مسیر جریان نگرش و رویکرد اغلب تئوری ها و نظریات بر مبنای نیل به حقیقت و جاودانگی ملموس است که در راه شمار پیوست این فضا پایه هایی از ابنای اندیشه می مشروط به یکرنگی در فضا و زمان حاکم بر دورانها استنباط می شود. در حکمداشت فضاهای تاییدی و با بانگ رقص و طنین چکمه های قدرت هگل، در قرن نوزدهم فیلسوفی فریاد انتقاد به سوی جریان سیال و نسبتاً یکنواخت حاکم بر تاریخ اندیشه غرب و علی الخصوص فضای حاکم بر دوران خود برآورد و بنای مبادی فلسفه خود را از فضای شعاری «هر کس هر کار و ایده ای ارائه داده است درصد آن بوده که کار را آسان کند، حال شاید لازم است کسی دست به کار شود و دوباره کارها را دشوار کند» پی ریزی کرد. سورن کی یریگور - از فلاسفه تاثیرگذار بر اندیشه غرب - برای ایجاد و یافتن این دشواری ها سراغ وجود و هستی خویش رفت.

هنگامی که شلینگ از تبیین تفاوت فلسفه ی بر مبنای حرکت در قلمرو ایده ها و نتیجه گیری از مفاهیم و فلسفه ی بر مبنای جریان وجود اشیا و در کل، هستی و وجود، فریاد برآورد، کی یریگور از این شاخص مکتب او سکوی پرتابی برای دشوار ساختن کار خویش بنا نهاد. وی در محیطی یکدل با بخشی از آرای شلینگ به نقد و ستیز با هگل روی آورد. هرچند وی در شکوه بزرگی دستاورد

هگل هیچ شک نداشت اما به اعتقاد او گرفتاری فلسفه هگل درست همان بود که خالق دانشی است شگرف و عظیم و نه بیش از این. شاید نظیر نمایش چالش برانگیز این بخش و فضای الگویی مشترک در پاره های ترس و لرز نیز ملموس باشد. هنگامی که ابراهیم از قربانی شدن اسماعیل سر بلند بیرون آمد، سورن کی یریگور خطاب به پدر خویش نوشت « تو می بایستی کار را پیش از نگاه داشتن اسماعیل می کشیدی. او فراموش نمی کند که در ۱۳۰ سالگی از ایمان فراتر رفتی».

جلورفت اندیشه کی یریگور فرای فصل بندی فضای زندگی خصوصی اش که از فصل بی دینی و دین گریزی او تا مرگ پدر متصحب دینی که نقطه عطف اندیشه او در بزاشت به دین شد، شاکله ی از یکتیش را با رویکرد ستیز به آیین اندیشه غالب گذشتگان و حاکم بر دوران خود با جایگاه رسوخ به فلسفه مثبت از ابزاری که شلینگ در اختیارش گذاشت مبنای دشواری را پی ریزی کرد که تاثیر ژرفی بر اندیشه فلسفی اش گذاشت. او هستی را در روح و کالبد اندیشه خود بر نقطه عطف فلسفه اش منوط و مشروط به فرد آزاد مطرح ساخت و در واقع هستی داشتن را در ابنا و معنای عملی محقق شدن از مجرای انتخاب آزادانه در مابین گزینه ها بر پیوسته نهادن خویش در گرو آن قلمداد کرد، از این رو استدلال افزایش فردیت در گرو کاستی تعلق داشتن، مفهومی بر هستندی شد.

بها دادن کی یریگور بر شاخه تفکیکی شلینگ مبنی بر فلسفه مثبت در کانون تمرکز او هستندی را مشروط به گذر از کلیت به سمت فردیت کرد. ما در آرای هگل شاهد فضایی بر اساس جلوه های کل واقعیت در چارچوب یک نظام کامل و جامع هستیم و در ساختار بندی کل واقعیت به یک کل یکپارچه می رسیم که در قالب یک نظام واحد بنا شده بود و همه را ناشی از یک مبدأ ترسیم می کرد و آن نیز روح بود. اما به تلقی شلینگ از این فلسفه با ساختار فلسفه منفی، فصل انعکاسی از دگرذیبی فرارسید. در این فضا بود که کی یریگور فلسفه هگل را فرصتی برای فرد هستی مدار ندانست و فضای کلیت بخشی هگل را بر ساختار آدمی به سر انگشت ستیز منظور کرد. وی غروب هستندی آدمی را بر غرق شدن در مرداب کلیت تصور کرد و این کلیت را در جامعیتی از فضای دولت و اندیشه جهانشمول و هر کلیتی، بر استنباط رهایی آدمی از مسوولیت شخصی و هستی اصیل استوار کرد. لذا به زعم او هستی مندی از طریق انتخاب آزاد، بر جایگاه در گرو نهادنی است که به وسیله آن انسان سیری از گزینه ها را برگزیده و دیگری را باطل و رد می کند. به زعم راقم این سطور در فضای حاکم بر تفاوت های موجود

در دو ایده مثالی که هر یک در قبال یکدیگر چیزی غیر از دیگری است، به کمک فضای کلی بخشی و دیالکتیک هگل نمی توان شکاف بین دو مقوله را با پلی ارتباط داد و تنها در فضای تفکری جوشی، با عملی خودخواسته است که آدمی خود با تکیه بر فردیت خویش و گزینش و در گرو نهادن خود به انتخاب آزاد خویش بر شکاف حاکم جهشی هستی مدار اجرا می کند. بنابراین اندیشه فلسفی کی یریگور بر سه اصل انکابی پی ریزی شد؛ تکیه بر فردیت، تکیه بر گزینش و تکیه بر در گرو نهادن خویش به انتخاب خود. با این فضای ایجابی او رهسپار

### مجلس قربانی شدن اسماعیل (ع)



### درآمدی بر هستی مداری ایمانی در آرای فیلسوف تهای

## چوبید بر سر آرمان خویش می لرزم



سهند ستاری  
Sattari.sa@gmail.com

روشنگری امور شد فلذا استدلالی که از مکتب کی یریگور می شود تلاشی است برای مواجهه آدمی با ماهیت اگزیستانس خود و گزینه های عظیم خویش، که البته لازم به ذکر است استنباطی از اندیشه او مبنی بر سیستمی جبری از مفاهیم، امری باطل است.

روشنگری امور شد فلذا استدلالی که از مکتب کی یریگور می شود تلاشی است برای مواجهه آدمی با ماهیت اگزیستانس خود و گزینه های عظیم خویش، که البته لازم به ذکر است استنباطی از اندیشه او مبنی بر سیستمی جبری از مفاهیم، امری باطل است. در مواجهه با فلسفه قدرتمند هگل مطرح است، فضایی با تفحص زیستن است چرا که در ساختار و خاستگاه یک فیلسوف عقل گرا کلیت از هرم بانی و مستقلی سود می برد که اساساً استنباط قلمرو عقل در حیطه مفاهیم به کلیت اشاره خواهد کرد. او با این مختصات محاسبه شده به شدت ناسازگاری داشت و بارها نیز عنوان کرد با این گونه فلسفه ها منجمله فلسفه هگل نمی توان زیست. البته خود او نیز در کاربرد کلیت از موضع مطلقاً انکاری بر نمی آید چرا که محیطی غیر از این جلوه ی صرف از یک زندگی شخصی را در پی خواهد داشت. اما تمثال اندیشه او بر بوم ذهنیت و در کارزار دشمنی با عینیت شاکله بنایی را بنیان نهاد تا جریان انقلابی این فیلسوف به اصطلاح عارف مسلک پر رنگ تر شود.

به گمانم شاید همین فاکت از حیطه اندیشه او یک فضای ایجابی را ممکن شد تا در ابنای فلسفه اش چنان ژرفا و عمق و سختی و تفاوت استنباطی شکل یابد که فلسفه را از حال و هوای مرسوم و رایج در فضا و زمان های مشهود و فعالیت های به اصطلاح حکیمانه از پس حجاب کاذب خلاقیت رها سازد.

اطلاق انحصاری فردیت در اندیشه او هر آدمی را فردی مستقل و به غیر از همه افراد و چیزها در کالبد کی فردی میند که لاجرم این معنا از فردیت حتی از حدام و بانگ برآشفته را نیز در تعبیر و تفسیر فرد می پندارد. این فیلسوف وجود در پی تولد اندیشه دگر یافته خود از پس



### ترس و لرز

مرگ پدر، در راستای رسوخ به فضایی گام برمی داشت که آدمی را از جزمیت کل نجات دهد و نزاع و درگیری خود را در حیطه ی ابلاغ کرد که به زعم او در فلسفه پیشینیان با اتکا به کل در قبال جزئی گام برمی دارد که قصد در جلوه دادن آدمی در یک نسبتی از جزئیت محض خودش دارد. در حالی که وی بنای پذیرش این فضا را از بن به چالش کشید و ماهیت قضیه را با فریاد ابطال پاسخ داد و عناصر این کل را تا سر خط دولت، طبقه اجتماعی یا اقتصادی و نهایتاً تا اندیشه مطلق بسط داد.

کی یریگور که از پدران فلسفه وجودی است در پهنای مخالفت با سیستم و ساختار هگل و با رویه تفحص فرد و ارزش های او بر ابترتای از مفاهیم کل گرا برتازید و ویژگی های فرد آدمی را از خاستگاه تقدم وجود بر ماهیت تبیین کرد. او حتی پا را فراتر نهاد و تئوری چند هزارساله اندیشه فلسفه را نادرست پنداشت و پایه قضیه حکم الحاح آدمی را که حقیقت را در خود داراست و تنها نیاز به تذکر آن هست، به لرزه افکند و حقیقت را فعلی از خارج قلمداد کرده و حکم خداوند را در اعطای حقیقت و استعداد و قابلیت فاهمه و ادراک یکسان تصویر کرد.

از منظر کی یریگور وجود آدمی در آخرین تحلیل فقط به واسطه رابطه مطلق که با ذات مطلق یعنی خدا دارد تبیین می شود. وی متعالی ترین صورت تحق فرد در راستای ذات خویش را تنها در پیوستگی با خدا دانست. البته ادعای او نه به معنای خداداد کالبد معنایی یک وجود کلی یا اندیشه مطلق، بل دقیقاً در عناد و ستیز با بیوق افتنی بر هر قله بودن کلیت، جز وجود خویش است. اما با اینکه وی به این رابطه مطلق

اعتماد داشت، با این حال به این اصل نیز تذکر زد که باید از چارچوب یکی از وجوه فراتر نرویم و آن وجه نیز وجود انسان است. در واقع به زعم برقراری پل ارتباطی مطلق با آرای مذهبی و جایگاه دینی خود و ینش همراه با چاشنی ایمان وجود آدمی را پیشگام در امور دانست. کی یریگور را با شاخصه فیلسوف تهای در قرن نوزدهم در

لباس پدر فلسفه وجود و مکتب اگزیستانسیالیسم می شناسیم و با اینکه فلاسفه ی چون هایدگر و سارتر از یک موضع الحادی به اگزیستانسیالیسم توجه کردند اما کنه و بنیاد این مکتب را باید در آرای کی یریگور پیمایش کرد و یافت. او اصطلاح هستندنگی را فعلی در حیطه ویژه انسانی پنداشت و مثال معروف و آشنای او در قیاس فردی که سوار بر اسی است که راه را بلد است با فردی که سوار بر اسی است که راه را ندانم شناسد، علتی از عدم رانندگی اولی در قبال رانندگی دومی، در گرای تبیین این فضا مطرح کرد. او فرد هستی دار را باز یگری توصیف کرد که طراح و شکل دهنده هستی و زندگی خویش است. در واقع این فرد با ارتقا از وجود خویش به غایتی می اندیشد تا زندگی خود را پی ریزی کند لذا این فرد با آزادی گزینش، همان چیزی خواهد بود که در نتیجه عمل خویش است و این گونه می شود که چنین فردی مدام بر مفهوم باشدنده خواهد بود و با انتخاب های خویش در جایگاه اتکا به فردیت بر فعلیت ساخت خود گام برخواهد داشت. البته بعدها بنیان آرای باسپرس نیز متأثر از همین فضا پی ریزی شد.

اما کی یریگور به صراحت برای لمس هرچه بیشتر نظریه خود سه زمینه و موضوع هستندنگی را مطرح کرد؛ ۱- حوزه حسانی ۲- حوزه اخلاقی ۳- حوزه دینی. در قلمرو حسانی آدمی در حالی که هستی دارد با توجه و تمرکز و با گام های راستین انتخاب های دیگر را کنار می گذارد و در جایگاه فعالیت یک انسان حسانی (لذت جو) عملکرد خود را ابقا می کند، اما در قلمرو اخلاقی، انسانی که افعال برخاسته از خویش را در کالبد امیال خود در پای محکمیت اخلاقی قدامی کند، مدام در پی احقاق یک آرمان اخلاقی است. در قلمرو دینی که به زعم برخی از مفسران تعبیر قلمرو ایمانی بر این حوزه صحیح تر است، متعالی ترین ادراک تحقق آدمی در جایگاه روح، در پیوست خویش با نهادهای از کران مندی و بی کرانی لحاظ می شود.

البته اطلاق آدمی در فضای بیکرانی به تفسیر انطباق او بر موضع خدا نیست بل صرفاً تلاشی است برای باشندگی در پیوست به خدا. لذا به گمان کی یریگور فرد هستی مدار در متعالی ترین کرانه فعلیت خویش در مواجهه با خدا، انسانی است که دیدگاه و جایگاه ایمانی دارد.

ارزشگذاری کلونی کی یریگور به فردیت در پیوستار اندیشه زمان، فرای کل گویی حکومتی، اجتماعی و جهانشمول در کارزار رصد هستندنگی، خودمدان را در رویارویی با هستی مندی مان به چاشنی ژرف فرامی خواند. از این رو با زخوانی آرای کی یریگور در فضای مسموم ترویج کلیت، حجاب از غفلتی برمی اندازد که تکیه بر راستای تاریخ آینده از برای تشخیص کورسوی رقص نور فانوس به دستان در آذهنان ساکتان مزار اندیشه به تلقی از امید منظور می دارد. شاید رجحان اندیشه این فیلسوف مرسوم به تهای در فرهنگ ترس پنهان اندیشه ها، فریاد حقانیت فردی را از پای تریبون سرکوب، به فرصتی بدل سازد از برای تبلور فردیت من و تو به حکم مکتوب تجلی وجود.